

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداست بخشناید و مهربان

قَرَنَ الْمَلاَئِكَةُ طَيْبَةً

تسلین شد ملائکه پیرشت انسیده

وَالْحَسَنُ صَبَّارٌ شَرِيفٌ

و خوشی گشته است پیوسته آن بزرگوار

صَلِّ عَلَيْكَ يَا هَاجِيًا

درود بفرستد بروی خدای مایان

صَادَ الْقُلُوبَ جَمَالُهُ

شکار کرده است دلها را غنای آن سرور

شَاعَ الْأَفَاقَ جَلَالُهُ

مشهور است در جمیع عالم بزرگی آن سرور

صَلِّ عَلَيْكَ يَا هَاجِيًا

درود بفرستد بروی خدای مایان

وَالْبَدْرُ يَقْصُرُ نُورُهُ

و ماه تابان شود نور آن سرور

إِذْ مَا سُبْحَانَ طَهُّورُهُ

و تشبیه مبلوه داد فلور آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَلْحَمْدُ

درود بفرستد بر بے خدای مایان

وَاللّٰهُ اَعْظَمُ شَانَهُ

و خدا می توانی بزرگ کرده است شان آن سرور

مَرَبُّاَعَزَّ قَدِ كَانَهُ

بیان قد بوده است آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَلْحَمْدُ

درود بفرستد بر بے خدای مایان

وَهُوَ الْمَفِیْضُ بِحَارَهُ

و آن سرور بخشش کننده است دریای احسان

لَکِنْ یُّطَوِّلُ جَارَهُ

در اند می نمودند از همسایه آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَلْحَمْدُ

درود بفرستد بر بے خدای مایان

اِذْ مَا مَآ شِیْعَرْدُودُ

قد کان یُعَلِّیْهِ الصَّهْدُ

اِذْ مَا مَآ شِیْعَرْدُودُ

قد کان یُعَلِّیْهِ الصَّهْدُ

اِذْ مَا مَآ شِیْعَرْدُودُ

قد کان یُعَلِّیْهِ الصَّهْدُ

اِذْ مَا مَآ شِیْعَرْدُودُ

قد کان یُعَلِّیْهِ الصَّهْدُ

صَلِّ عَلَيْهِ اَلْحَمْدُ

درود بفرستد بر بے خدای مایان

وَالْحَمْدُ لَکَ اَلْحَمْدُ

و الخ طیر بن تَمَامَتِه

و الخ طیر بن تَمَامَتِه

و الخ طیر بن تَمَامَتِه

وَالْعُظْمُ کَانَ لَهَا مَتَه

و عظمت و بزرگی بود تارک او را

وَالْعُظْمُ کَانَ لَهَا مَتَه

و عظمت و بزرگی بود تارک او را



صَلِّ عَلَى الْمَسْكِينِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

كَأَيِّلٍ سَوْدٍ شَعْرًا لَا

مانند شب سیاه بود موهای مبارک او

فَاضٍ الْعَجَائِبِ بِحَسْرَةٍ

رنجیده است بمحاسن و ایرای سینه و دل انور او

صَلِّ عَلَى الْمَسْكِينِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

شَعْرًا خَبِيبٌ نَكْرًا

موی مبارک محبوب خدا بسیار بود

تَرَجِدَ أَمِينًا فِي الْوَمَرَاءِ

اگر موی مبارک خدا را در میان در تمام طوطی

صَلِّ عَلَى الْمَسْكِينِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

شَعْرًا مَشِيطًا لَا قَطَطًا

موی مبارک نشانه کرده است تدرع و غول

سَمَاءَ الْأَفْوَدِ لَا سَبْطًا

موی مبارک است سیاه است و محبوب نیست

صَلِّ عَلَى الْمَسْكِينِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

إِذَا تَقَرَّرَ الْفَرْقُ

وقتی که تمیز شد فرق

لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ وَشَحْمَتُهُ

نیست موی مبارک که تجاوز کند از زیر گوش مبارک او

	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>		<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>
<p>قَدْ كَانَ اَزْهَرًا لَوْنُهُ</p>		<p>وَهُوَ الْمَبَارَكُ كُنُهُ</p>
<p>تحقیق بود و مایان رنگ بسیار آن سرور</p>		<p>و آن سرور تمام خیر و برکت است و وجود مبارک او</p>
	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>		<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>
<p>عَظَمَتْ رُؤُوسُ عِظَامِهِ</p>		<p>كَبُرَتْ وَجْهَةٌ صِرَافِهِ</p>
<p>بزرگ بود سرهای استخوان مبارک آن سرور</p>		<p>بزرگ بود روی های مبارک آن سرور</p>
	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>		<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>
<p>كَلَّخْتُ جُرْحِي شَعْرَةَ</p>		<p>أَقْلَحْتُ حَسَدَ وَدَّهِ نَخْرَةً</p>
<p>مانند خط مستقیم روان بود موی مبارک او</p>		<p>بالا تر جانهای آن خط نخ را آن سرور بود</p>
	<p>صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ</p>	
<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>		<p>درود بفرستد بروی خدای مایان</p>
<p>أَسْفَلَ حَسَدَ وَدَّهِ مَسْرَةً</p>		<p>لِلشَّاطِرِينَ مَسْرَةً</p>
<p>فرو ترین حسد و دنا ت مبارک او بود</p>		<p>برای پلینندگان مرده او است</p>

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اَلْمَلٰٓئِكَةُ وَصَدْرُهُ

و دوش مبارک و سینه مبارک آنحضرت

عِزَّتُهُ وَرَفْعَتُهُ قَدْ رَدَّ

پهنه و آرزو و بلند کرده شد مرتبه آن

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

بِالشَّجَرَيْنِ صَدْرُهُ

به دو تنی زینت کرده شد سینه آنسرور

اَلْاَكْصَا بَلَّ صَدْرُهُ

به تمام سینه مبارک او بگشاید پیش میاید آن

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اَيْضًا ذِ سِرَاعَا يَدَيْهِ

نیز زینت داده شده است هر دو آرد مبارک آنسرور

وَالْمَلٰٓئِكَةُ بِسَرَابِهِ

و زینت داده شده است هر دو دوش مبارک آنسرور باغبوی

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

عَيْنَاهُ صَادِقُ قُلُوْبِنَا

و چشم مبارک آنسرور شکار کرده است اهلای

اَللَّحْظُ صَارَ طَلُوْبِنَا

نگاه کردن بگوشه چشم گشته است مطلوب



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

كَمَلِ السَّوَادَ سَوَادَهَا

کامل است سیاهی یعنی سیاهی آن چشمان

لِلْحَاسِدِ بْنِ سَادَهَا

و مر حاسدان را کامل است خد آنها

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

الْعَيْنُ عَيْنٌ فِي النَّظَرِ

چشم مبارک آنست و چشمه نیست در دیدن

بَلْ كَانَ عَيْنًا ذَا الْقَدَرِ

بلکه بود آن چشم ابروی خداوند مرتبه

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

عَيْنٌ مُضِيٌّ مَرَّ كَفْعٍ

چشم بود گذر زنده بلفند

عَيْنٌ مِلَّ مُشَفَّعٍ

چشم بود پر حسن و جمال بخت یکدگر کنی بیان

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الثَّرَاهِي

چشم آب نافع است در زمین

عَيْنَاهُ حَسَنَتِ الرَّهِي

برو و چشم مبارک او خوبی داده است خلق را

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

عَيْنَا لَا يَحْيِي ذَا النُّظَرِ

دو چشم مبارک آفرنده میکند خداوند نظر را

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الشَّرِّ

چشمه آب نافع است در بین

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

وَ احْسَنُ فِيهِ مُشْتَرِكٌ

دو خوبی در آن چشم مبارک فزاگر کند است

اَيْضًا بِأَيَّامِهِ قَدْ كَمَلُ

بیشتر چشم مبارک که تحقیق کامل می تواند آ

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

لِلشَّاطِيرِينَ مَسْرَةٌ

در نظر کنندگان را خوشه بود

قَدْ شَاعَ فِيهَا حِمْرَةٌ

تحقیق پراننده بود در بیاض چشم مبارک

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

عَبْرُ كُلِّ مَجْلٍ كَفَّةٌ

از هر مجله بازداشته است او را

لِجَمْعٍ وَسَبَّحَ كَفَّةٌ

برای بخشش فراخ کرده شده آید سبک کرد

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

قَدْ مَا اَيْضًا وَسِعَا

بیزود قدم مبارک آنحضرت نیز فراخ گشته اند

فِي الْعَرْشِ لَيْلًا رَوَّعَا

در عرش در شب معراج بلند گردیده اند

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

مِنْ تَحْتِ كَانَتْ رَفْعَةً

از توده قدم مبارک بود بلند می

وَالْعَيْنِ ذَاتِ رَفْعَةٍ

و برای ذات مبارک آنحضرت بلند می

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

اِنْ كَانَ مِثْلِي يَبْدُرُ

اگر راه میرفت آنسرور شبانی میرفت

فَكَانَ صَبَاً يَنْخَدِرُ

پس گویا که در شب بخوابد

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

قَدْ كَانَ اَبْيَضَ مَشْرِياً

تحقیق بود آنسرور سفید مگ آمیخته بمرخی

وَلِعَاشِقِيهِ مَطْرِباً

و مر عاشقان خود را خوشه دهنده بود



صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

بِالْوَسْطِ كَانَ جَبِيْنُهُ

فِي الْعَشْرِ كَانَ جَبِيْنُهُ

بفرانخی بودیشانی مبارک آن سرور

در عشق خدای تعالی بود دل آن سرور

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

كَالْقَوْرِ كَانَ حَكِيْمُهُ

قَدْ كَانَ يَفْرَحُ حَاطِبُهُ

مانند کمان در کجی و دوازی بود ابرو مبارک او

تجیقق خوش می شد کلام کشنده او

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

كَانَتْ سَيِّوَا بَعْدَ تَنْفِصِلُهُ

لَيْسَتْ تَقَارِيْنُ تَتَّصِلُهُ

بود زمان و دوا بر و تمام جدا از هم

نیستند آن دوا بر و مقارن متصل

صَلِّ عَلَيْهٖ اِهْمَا

درود بفرست بر سر خدای مایان

عِرْقُ تَبَارَكَ شَابُهُ

فِي الْبَيْنِ كَانَ مَكَانُهُ

رگ که بزرگ است مرتبه او

در میان دوا بر و بود جائی آن رگ

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

كَانَتْ تَدْرِغِيْطِه

بود آن رگ که در چنانش نمی آمد در حالت خشم نور

كَافِيْ مَكْلَاحِه قَيْطِه

نه در حالت نمکینی بخشش آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

وَاَلَا فُحْصَتْ ذَاتُهَا

و یعنی مبارک آن سرور تنگ در ذات آن نبی

اَقْنِيْ اَللّٰهُ صِفَاتِهَا

در از باریک بلند هموارا خوبی است صفات آن نبی

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

عُرْيَتْهَا فَدَارُ تَفْعٍ

دیوار آن یعنی مبارک بختیق بلند بود

وَالسَّمْعُ مِثْلُهُ مَا سَمِعَ

و گوش مبارک آن سرور مثل آن گوش نشنیده شد

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

يَسْكُوْهُ لَوْ رُبَّ الْيَقِيْنِ

بلند میشد آن بنی را نور بختیق

بَسْمِ الْوَلَدِ الْوَحِيْدِ

البته بند و قید نیست و آن نبی در کما ماستقار

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر روی خدای مایان

قَدْ فَاقَ حَيَّتُهُ الْحَيَّ

تحقیق بلند بود ریش مبارک آنسرور پیشما

الْوَأْنِيَانُ فَرَا الدَّجِي

رنگهایش روشنی تارکجا است

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر روی خدای مایان

كَثُّ الْحَاسِنِ نِعْمَةٍ

ابنوی ریش مبارک نعمت عظیم

وَلِكُلِّ نَفْسٍ رَحْمَةٌ

و برای هر کس ریش مبارک آنسرور رحمت

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر روی خدای مایان

قَدْ كَانَ خَلَقَ الْاَسْهَلُ

تحقیق بود هر دو خساره آن سرور نرم

وَالْتَقَى رُبُّهُمَا قَدْ تَزَلَّ

وروشنی بآن هر دو رخساره تحقیق خود آمد

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر روی خدای مایان

كَمَلُ الْحَاسِنِ فِي قِيَّةِ

تمام بود خوبیا در دمان مبارک آنسرور

مَكَاءُ الْوَرَى بِمَكَارِمِهِ

بر کرده است علم را بر خجسته های خود

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

فِيْهِ كَانَتْ وَسْعَةٌ

درودان مبارک آن سرور قرار است بخود

فِكُلِّ لَقْطِهِمْ نِعْمَةٌ

در هر سخن آن دلمان نعتی است عظیم

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

اَسْتَأْنِيْهِ قَدْ اِفْرَحَ

و زانهاست مبارک او تحقیق کشته بود و نذر

وَالنَّوَسْرُ فِيْهَا امْتَزَجٌ

درود شنی تان و زانهاست که هر عالم

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

فَاَقْلَحَ لَخْلَادٍ حَيْدٌ

بلند بود گردن همسر و از گردنهای خلق

فِي الْحُسَيْنِ كَانَ ضَرْبُهُ

در خوبی بود و زیاده آن گردن مبارک

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذرستد بر روی خدای مایان

كَانَتْ صَفَاءً كَفَضَةٍ

بود گردن مبارک صفائی مانند صفائی نقره

فِيْهَا قَلَادَةُ عِيْدٍ

بود گردن مبارک قلابهای غنای

صَلِّ عَلَيْهِنَّ اِهْمَا

درود بفرستید بر روی خدای مایان

وَهُوَ الْعَلِيمُ بَيَانُهُ

و او تعالی داناست بیان آن سرور

اَللّهُ يَعْلَمُ شَانَهُ

خدا میسراندازد شان آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِنَّ اِهْمَا

درود بفرستید بر روی خدای مایان

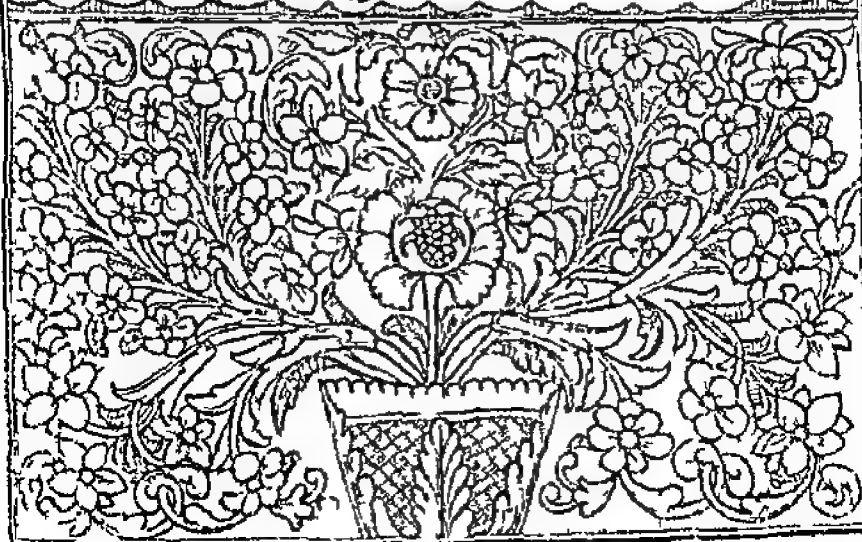
بِالْفَضْلِ دَمْرُ جُرمه

و بفضل خود ابرق بر کن گناهان ابرار

يَا رَبِّ صَلِّ سَقِيمَةً

ای پروردگار من تسبیح کن بیماری او

نَسْتَعِينُكَ بِكُلِّ شَيْءٍ



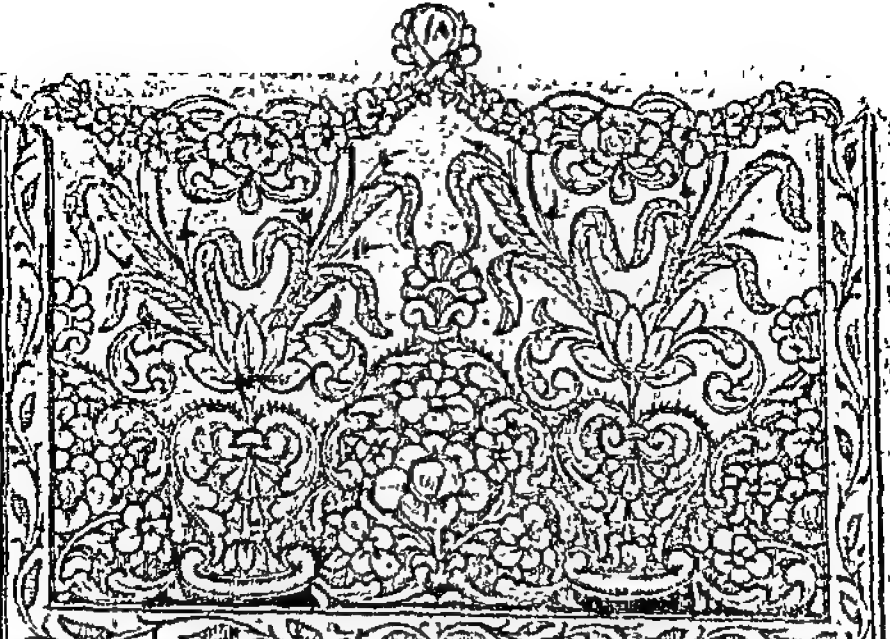
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

و الصلوة على سيدنا محمد وآله



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
و الصلوة على سيدنا محمد وآله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ

کہ پیدا کرنے والا زمین اور آسمانوں کا ہے

مَنْ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ وَالْجَبَرُوتُ

وہ کہ اس کی بزرگی اور بڑائی

وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ایک لڑا ہے وہ سب سے بڑا اور وہی معبود بزرگ

أَكْمَلُ الصِّفَاتِ بِالْآيَاتِ

کہ بزرگ صفات کے ہیں ساتھ ہی بجزات کے

أَحْمَدُ اللَّهِ عَالِي الدِّانِ

حسب کرتا ہوں میں اللہ بلند ذات کی

أَحْسَنُ الْحَاكِمِينَ ذُو الْمُلُوكِ

وہ احسن النحالین ہی صاحب پادشاہی کا

مَلَائِكُ الْمَلِكِ لَا إِلَهَ سِوَاهُ

مالک ملک کا جو زمین کوئی معبود اور

أَرْسَلَ الْمُصْطَفَى الْكَرِيمَ

بھیجا اور سے محمد مصطفیٰ بزرگ ذات کو

وَاصِلٌ مُّوَصَّلٌ إِلَى الْجَنِّ

پہنچنے والے پہنچانے والے طرف سے مراد ہے

حُبُّهُ حُبُّ خَالِقِ الْخَلْقِ

محبت اس کے محبت خالق مخلوق کا ہے

آيَةُ الْمُحِبِّ كَفَّةُ الدَّيْكَرِ

نشانی محبت کی دیو کی یاد کرنے کی ہے

حُبُّكَ الشَّيْءَ كَانَ يُعْمِيكَ

پیار کرنا تیرا چیز کو ہے اندھا کرنا تجھ کو

لَا تَرَى غَيْرَ لَا وَلَا تَسْمَعُ

نہیں دیکھتا ہے تو سوا اس کو اور نہیں سنتا

فَإِنَّ الْحُبَّ سَأَلَ مَنْ شَرَفَا

پرسنانہ اسی محبت کے درجہ سے اس شخص کی بڑھاپا

الْعَلِيمُ الْمُحِقُّ النَّقَادُ

ذی علم محقق پرکھنے والا

الْأَمِيدُ لُغَطُ طَمَ الْأَعْظَمُ

امید ور یا ہے بزرگ

الَّذِينَ اتَّفَقَ مَعَ الْأَيْمَانِ

اون لوگوں کو کہ پرہیزگاری کی ساتھ ایمان

كَيْسَ وَاللَّهِ فِيهِ مِنْ خَلْقِ

میں ہے واللہ اس میں جو مخلوق

وَأَقَامَ مُحِبِّبٍ فِي الْفِكْرِ

اور قائم کرنا محبوب کا فکر میں

وَمَصِّهَا إِذَا سَرَى فِيكَ

اور بہہ کرنے والا جبکہ درآورے تجھ میں

قِصَّةُ دُونَهُ وَلَا تَطْمَعُ

کوئی قصہ سوا اس کے اور نہیں طمع کرنا ہو تو

بِإِدَادِ النَّبِيِّ مُوَدَّتِلِفَا

در حالیکہ ساتھ محبت نبی کے خوگر بننے سے

يَهْرَأْسَاتِ طَبْعِهِ الْوَقَادُ

ساتھ دانا بیون طبیعت اگر کہ بہت روشن

الْكَبِيرُ الْغَشْمُ الْأَعْلَمُ

بزرگ دانا اور

ای محمد بن یحییٰ بن کاتب

بیت مسطوفان دراب

من محمد ویر خان بن علی

محمد وزیر خان فراسید الدردیز بهادی

قال لی انظم صفای محبوبی

که مگر که نظم صفات محبوب میرے

سید المومنین و المومنین

وہ سردار است و لوگ کا جو اور سردار بن و لوگ

و رسول محمد محمود

اور رسول ہے سرا گیا تعریف کیا گیا

روح الحق مکلف کاف

بالدین کے کافی ہو نیرالی کنایت کرنیوالی

منج المجد ولی الله

نجات دینے والا برگزیدہ دوست خدا کا

البشیر السدیر و الفتح

خوش خبری دینے والا دشمنوں کا اور کفری ہے

بلد التوکل انشواک الله

شہر توکل بزرگ اقبال

خلف الصید فی حقیقہ آوہ

خلفنا الصید سے بہشتی آسکا اور کا

سین الانبیاء مطلوبی

سہرا انبیا مطلوب میرے

سید الخلق سید الکونین

سردار خلق کی کسبے سردار دونوں جہان کا

وشہید و شاہد شہو

اور شاہد اور گواہ گواہی دیا کیسا

قدم الصید فی حقیقہ شہو

نشانہ نیک پیچھے آئیں لاشیاں دینے والا

احمد المصطفیٰ نبی الله

بڑا تعریف کرنیوالا برگزیدہ نبی اللہ کا

السراج النیر و المصباح

چسپا ہے روشن چسپا

حَاشِرُ عَاقِبِ صَفِيٍّ لِلَّهِ

جمع کرنیوالا پیچھے آنے والا برگزیدہ اللہ کا

نِعْمَةُ اللَّهِ نَاصِرٌ مُنْصَوِّدٌ

نعمت اللہ کی مدد کرنیوالا مدد کی گئی

وَرَسُولٌ أَمْلَأَ خَلِيلٌ

اور رسول مملو کر دیا جہاد کا اور تان

وَشَفِيعٌ مُشْفِعٌ وَمَكِينٌ

اور سفارش کرنے والا سفارش قبول کیا گیا اور

قَسِيمٌ جَامِعٌ رَسُولُ اللَّهِ

قائم کرنے والا جمع کرنے والا رسول اللہ کا

الْمُحِبُّ الْمَجَابُ ذُو الْعَرْشِ

قبول کرنے والا قبول کیے گئے صاحب عرش

وَالَّذِي يَدْعُو اللَّهَ عَرُوءًا وَنُقًى

خفہ اللہ کا دستہ مضبوط

هُوَ مَدِينٌ وَهُوَ مَدِينٌ

دہ کمر بستہ والے دہن اور کمر بستہ والے

طَيْبٌ طَاهِرٌ حَيٌّ لِلَّهِ

پاکیزہ پاک ہمہ از اللہ کا

رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ حَقُّ نَوَافِلِ

رحمت مخلوقات کا سچ نور

وَنَصِيحٌ وَنَاصِرٌ وَوَكِيلٌ

اور ناصح اور نصیحت کرنیوالا نعمت رکھنے والا

وَكَرِيمٌ مَكْرُمٌ وَمُؤْتَمِنٌ

اور بزرگ بزرگی کی گائیگ

خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ خَلِيلُ اللَّهِ

تمام کرنے والا انبیوں کا دوست اللہ کے

الْحَفِيظُ الْعَفِيفُ وَالرَّحْمَةُ

مربیان معاف کرنے والا اور رحمت

مُحَمَّدٌ اللَّهُ شَافِعُ الْفُقَرَاءِ

حجت اللہ کی سفارش کرنیوالا برائے حق

الْكَفِيلُ الشَّفِيعُ مُوَكَّلٌ

کفالت کرنیوالا شفیق کرنیوالا توکل کرنیوالا

صَاحِبُ الشَّرْحِ وَاللَّوَا لِقَا

وَبِرَاقٍ وَصَاحِبُ الْمَعْجَازِ

صاحب شریعت کا اور صاحب جہنم کا اور صاحب کرامت کا

كَاشِفُ الْكَرْبِ أَفْعَالُ الْبَرِّ

دور کرنے والا بے کربی کا بڑھانے والا برائیوں کا

الْعَزِيزُ الْمُفْضِلُ تَقَالِ

غالب نصیحت دینے والا بزرگ

رُوحُ الْقُدُسِ صَاحِبُ الْبَرِّ

روح پاک کے صاحب دین کا

وَأَبُو طَيْبٍ أَبُو الْقَاسِمِ

اور باب حضرت عیوب کے باب حضرت قاسم کے

وَشَهِيدٌ مَدَنٌ كَرَّمَ عَلَیْهِ

اور گواہ بیعت کرنے والا نشان کیا ہوا

الْمَلِكُ الْوَجِيهُ عَبْدُ اللَّهِ

ملک کی کرنیوالا صاحب جاہت بندہ اللہ کا

وَقَوِيٌّ مَطَاهِرٌ رَسِي

اور قوی و الاہست پاک کیا ہوا رسی

اور صاحب بران کا اور صاحب مزاج کا

أَذِنَ خَيْرٌ وَعِزَّةُ الْعَمَلِ

کان علیہ کا اور عزت عرب کا

الْمُبِينُ الْمُتَمَلِّكُ الْكَامِلُ

رہنمون کرنے والا سپردوار کرنے والا کامل

رُوحُ الْقِسْطِ صَاحِبُ السُّلْطَانِ

روح عدل کے صاحب حجت و قدرت

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

اور باب حضرت طاہر اور حضرت ابن ابی

مَنْدَرُودٌ وَمَكَانُهُ مَعْقُودٌ

پہرانیوالا صاحب یرتہ کا بچہ لایا ہوا

الْمَطَاعُ الطَّيِّعُ سَعْدُ اللَّهِ

اطاعت کیا گیا اطاعت کرنے والا شگفتہ کی شہادہ

طَهْرٌ دَوْشَقَاعَةُ طَس

طہر صاحب شفاعت کا طہر

هُوَ صِدْقٌ وَصِدْقٌ

وہ بہترین صدق ہے، سچا کرینوالا سچ بولنے والا

هُوَ بَرٌّ مُقَدِّمٌ فَاحِشٌ

وہ بشارت ہے، مقدم کیا گیا کوئی اور

مُنْتَقَى بِالْعَمَلِ هَدَى قَهْدٌ

چنا ہوا پہونچنے والا بہترین ہدایت کیا گیا

ذِكْرُ اللَّهِ وَاصِلٌ مُوَصَّلٌ

سُز ذکر اللہ کا پہونچنے والا پہونچایا گیا

هُوَ ذَوْقٌ لَا رُفُوفٌ رَحِيمٌ

وہ صاحب قوت کا ہے، مہربان، رحم والا

صَاحِبُ السِّفِّ صَاحِبُ الْغُفْرِ

صاحب تلوار کا، صاحب غور کا

هُوَ مَاجٍ مُبْلَغٌ مُنْتَارٌ

وہ مہینہ والا پہونچانوالا برگزیدہ ہے

هُوَ نَوَافِلٌ مَصْرُوحٌ حَسَنٌ

وہ فراہیں ہے، صبح کرینوالا نیکوون کا

وَصَفِيٌّ وَسَاقٍ سَاقٍ

اور سچے، آنوالا اور آگے پہونوالا چلائیوا لا

وَاجِرٌ وَمَصْلُوحٌ صَالِحٌ

اور صاحب اجر کا اور نیک کر دینوالا نیک

وَعِبَانٌ مَهْمِنٌ مَهْدٌ

اور سزاوارس گواہ سزا

قَائِلُ الْغُرْمَانِ وَوَصُولٌ

کہنے والا روشنوں کا دار لیک دینوالا اور پہونچنے والا

هُوَ ذَوْعٌ وَعِزَّةٌ وَعَيْنٌ أَعِيْمٌ

وہ صاحب عزت کا ہے اور بڑی عزت کا

صَاحِبُ الْحَوْضِ صَاحِبُ الْحَشْرِ

صاحب حوض کوثر کا، صاحب مشرق کا

هُوَ ذَا عِزٍّ مُقَدِّسٌ جَبَّارٌ

اور وہ بیکار نے والا پاک شکستہ بند ہے

وَهُوَ غَيْثٌ مُقْبِلٌ الْغُرْمَانِ

اور وہ باران ہے، برگزینوالا الغرمنوں کا

الْعَلِيمُ الَّذِي كَلَّمَ اللَّهُ

صاحب علم خیر و شر والا ہر کلام اللہ کا

صَاحِبُ الْعِجْرَاتِ ذُو فَضْلٍ

صاحب عجز و ن کا صاحب بزرگی کا

هَادٍ سَبِيلَ حَبِيبِ اللَّهِ

رہنما سہ دار پیارا اللہ کا

أَجْوَدُ النَّاسِ سَيِّدُ الْعَالَمِ

سختی ترین آدمیوں کا سربراہان کا

صَلِّ رَفِيعَ عِلْمِهِ فَوْقَ حَسَنَاتِهِ

دروہ پہنچ ای رب پیر اور او کے زیادہ صاحب

فَإِذَا آمَرَكَ إِلَى وَصْلٍ

پس جب کہم اور سکارت میرے ہو سچا

فَتَوَجَّهْتُ سَائِلُ الرَّحْمَنِ

سودھو جو خواہم اور تمنا لیکر گئے والا بہترین آدم

تَحْتَ شَمْسِ الضُّحَى وَمَا فِيهَا

مشرق کتاب شمس الضحی کے اور اوشم کے جو آئین

وَهُوَ لَا يَمُرُّ ذَاكَ فَضْلُ اللَّهِ

اور وہ سب پر اسی سے بڑا فضل اللہ کا

أَرْحَمُ النَّاسِ وَهُوَ وَعْدُ اللَّهِ

بڑا مہربان آدمی اور ہر وعدا میں کمال

وَقَبِيضُ السَّيِّئَاتِ خَيْرُ اللَّهِ

اور قبض و برکت گروہ اللہ کا

أَحْسَنُ النَّاسِ صَاحِبُ الْحَنَانِ

خوبصورت آدمیوں کا صاحب مہربانی کا

وَعَلَى إِلَهٍ مَعَ الْأَعْتَابِ

اور او پر کمال آدمی کے ساتھ اہم مقام کے

لَمْ يَسْتَعْنِ بِخِلَافَةِ كَلِّ

نہ کھلائی ہوئی مجھ کو خلاف اور سکا کھل کے

أَنْ يَقْبِضَ الْحُكَّاءَ وَالنَّيَّاسِ

یہ کہ کماؤ کے مجھ کو غلط اور بھول سے

وَالَّذِي الْأَمْرُ بِالْغَمَامِ

اور او کو کتاب لاسے بغیر کے کہ و شمس

فَالَّذِي تَخْتَبُّهُ مِنْ هَدْيٍ

پس سو تو جو چاہتا ہے ان دونوں کتابوں

مَسْتَعِجِنًا بِوَاهِبِ الْمَسْئُولِ

دو چاہنے والا ساتھ دینے والا مانگی ہر اوکے

نَاطِمًا لِلْحَسَنِ مِنْهَا زَيْنٌ

نظم کرنے والا واسطے خوبونکے اوس زینت

سَاءَ لَاحْضَارِ عَالِهَ وَأَوَّلِ

مانگتے ہوئے رہتا ہو واسطے اوسکا اور کتنا ہو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سائے نام . اے مہربان جسم والے کے

إِنَّا خَيْرُ الْوَرَى رَسُولَ اللَّهِ

بیشک بہترین جان کے رسول اے

وَقَبِيحًا أَوْ رُبْعَةً فِي النَّاسِ

اور خوبصورت اور میانہ قد و میانہ آہویوں کے

إِنَّهُ كَانَ أَطْوَلَ الْمَرْبُوعِ

تحقیق وہ تھے دراز میانہ قد سے

حَسَنَ الْجِسْمِ وَهُوَ مُعْتَدِلٌ

خوب جسم اور معتدل تھے

كَانَ كَالْغُصْنِ بَيْنَ غُصْنَيْنِ

تھے مانند شاخ کے دو میانہ دو شاخوں کو

كَانَ فَحْمًا مَحْمَدًا ذَا الْجَمَالِ

تھے بزرگ بزرگی کے گئے صاحب ہر تہ کے

لَا كَوْنِيْلًا وَلَا قَصِيرًا نَاسِ

نہ لگنے اور نہ کوتاہ آویسون کے

أَقْصَرًا مِّنْ مُّشَدِّدٍ مَّرْفُوعِ

کوتاہ زیاہدہ دراز سے بلند سے

خَلَقَهُ الْحَسَنُ فَيَدُهُ مُشْتَرِكٌ

خلقت حسن اوس میں شامل ہے

لَمْ تَعِبْ بِجَلَّةٍ مِّنَ الْبَشَرِ

نہ عیب کر کیا اور کو کل آن سپا کے نہ عیب

فَكَذَّاهُ لَعْنَةُ مَنْ صَعَلَهُ

اور اسی طرح نہ عیب کیا اور کو کچلی سرخ لاغری

بَادِنَا مَعَ تَمَاسِكِ الْبَدَنِ

تساوی سے بستی بدن

خَاتِمًا لِكَيْ لَا يَخِيرَ الْكُونُ

ختم تمام دنیا کے لئے کہ نہ کائنات کے

وَمِلَّةً مَشْرَبًا أَبْيَضُ

اور نمکین سرخی مارنا ہوا سفید رنگ

وَجْهَهُ مَرَكَّكَانَ حَسَنُ الْبَشَرِ

موندہ اوس شخص کا کہ تھا احسن البشر

كَانَ فِي وَجْهِهِ مِنَ الْبَشَرِ

تھی بچ چہرہ او کی کے گولا ہٹ

لَمْ يَكُنْ بِالْمَطْمَعِ الْوَجْهَ

نہ تھے بے مودت کے

كَانَ صَلَاتُ الْجَبِينِ فِي الْوُ

تھی رانج پیشانی کہ وسعت والی ہے

كَيْفَ تَنْدُرِي بِأَحْسَنِ الْفَضْلِ

کیونکر عیب کر کے فخر میں بزرگوں کی تھیں

كَانَ خَيْرُ الْخَلَائِقِ الْمَدَنِي

تھے سب سے بہترین مخلوق مدنی

أَسْمًا كَانَ أَزْهَرَ فِي اللَّوْنِ

گندم گون تھے روشن رنگ میں

أَلْوَنًا لِّلْوَنِ لَوْ سَاءَ الْفَيْضُ

روشن رنگ نور او کا بہت منتشر

يَتَلَاوَلَا تَلَاوَلَا الْفَمِ

چمکتا تھا چمکتا تھا چاند کا

كَانَ تَدْوِيًّا مَعَ الْكُنُوبِ

تھی گولا ہٹ او کی ساتھ روشنی کے

لَا وَلَا بِالْمُكَلَّمِ الْوَجْهَ

اور نہ پھولے مودت کے

وَمَفَاضَ الْجَبِينِ بِالْطَّلَعِ

اور فراخ پیشانی سے روشنی کے

كَانَ أَجْلِي حَيَّيْنِ كَالْمُتَّقِ

تھے روشن پیشانی جیسے متقی کی ہوئی

كَانَ عَمْرُقُ يَدٍ لِّلْغَضَبِ

تھی ایک رگ کہ بھری باقی تھی وقت غضب کے

خَاتَمُ الرُّسُلِ سَيِّدُ الثَّقَلَيْنِ

خاتم رسولوں کے سردار جن وائیں کے

أَدَّجَّ الْعَيْنِ أَحْمَدُ الْمُرْسَلِ

سیاہ چشم احمد رسول

شَافِعُ النَّاسِ أَحْمَدُ الْمُخْتَارِ

شافع آدمیوں کے احمد برگزیدہ

يَكْمُلُ الْمُصْطَفَى أَمَامَ النَّوْمِ

سرمہ لگاتے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی خواب

سَيِّدُ الرُّسُلِ تَامِرُ الْأَذْيَانِ

سردار رسولوں کے کامل کانوں کے

كَانَ عَرْنَبُهُ هَوَاكَ تَفْنِ

تھے ناک اون کی وہ بلبند

وَارَحَّ الْحَوَاجِبِ الْمَفْضُولِ

اور دراز باریک پر موہویں جڑے

بَيْنَ قَوْسَيْ حَوَاجِبِ لَبِي

درمیان دو کمانوں ابرو سے نیچے کے

أَشْكَلُ الْعَيْنِ أَجْمَلُ الْعَيْنِ

سفید بین سرخی آنکھ کے اکبرین سفید سرخی آنکھ کے

قِيلَ أَيْضًا بَوَصْفِهِ شَهْلُ

کہا گیا ہے اس کے وصف میں کہ وہ شہل

أَكْهَلُ الْعَيْنِ أَهْدَبُ الْأَشْفَا

خلقی سرمہ آگین چشم تھی دراز و پر موہویں

كَانَ بِالْكَحْلِ أَمِيرَ الْقَوْمِ

تھی ساتھ سرمہ کے حکم کرنے والے واسطے لوگوں کے

وَأَسِيلُ وَأَسْمَلُ الْخَدَّيْنِ

اور عظیم اور دراز ہموار رخسار دن کے

وَالدَّقِيقُ الْمَنُورُ الْأَسْنَى

اور باریک روشن نورانی

سَائِلُ لَكَ فَكَانَ أَقْنَى الْأَنْفِ

باریک ناک بلند ناک

كَانَ قُدُّهُ عَلَيْهِ يَحْسَبُهُ

تھا ایک نور او سپر کہ گمان کرے او کو

سَيِّدُ النَّاسِ أَحْسَنُ الشَّفَتَيْنِ

سردار آدمیوں کے غویز لبوں کے

رَيْقُهُ أَطِيبُ شِفَاءِ الدَّاءِ

آب دہن او کا خوشبودار پاکیزہ شفا بیاگیا

سِرَاقُهُ يَشِيْعُ النَّضِيعُ كَمَا

آب دہن او کا شکم سیر کرنا ہی شیر خوارہ کو بیا

صَوْنُهُ أَطِيبٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ

آواز او کی خوشتر ہے کل آوازوں سے

أَحْمَدُ الْمُرْتَضَى سَجَايَا

احمد کہ خوب بین مادیقین او کے

وَعَظِيمُ مَقْلَمِ الْأَسْنَانِ

او بحکم شکار دار دانتوں کے

صَلَّ رَقِي عَلَيْهِ أَلْفَا أَلْفِ

ورد و بیس ایما رب او سپر اران ہزار

مَنْ سَرَاهُ أَشَمُّ يَنْسِبُهُ

جو رہے او کو بپہنی نسبت کرے او کو

وَصَلِيحُ الْفَوَائِدِ الَّذِينَ

اور فرائد دہن کہ پوری کر نوا ازیت

وَهُوَ أَحْلَى بَحْبُثِ مَحَلِّ الْمَاءِ

اور وہ بہت شیرین ہی اس معیت سی شیرین گلیوں

كَانَ يَأْوِي الْغَلِيلَ عِنْدَ ظِلِّ

تھا سیراب کرتا پایاے کو نزدیک پایاے کے

مَعَ قُصْعٍ يَابِلُغِ الْغَايَاتِ

ساتھ نصامت کے باقیے الغایت

أَيْكُفُّ أَفْلَحُ شَتَايَا

روشن کشادہ بین اگلے دانت او کے

أَشْنَبُ النَّخْرِ أَرْوَقُ الْمَعَانِ

روشن دانت خوش آیند و جیک کے

ہر عی عند الشک المبرور

دیکھا جاتا تھا نزدیک کلام نیک کے

كَانَ خَيْرُ الْوَرَىٰ عِظِيمُ الْوَرَىٰ

تھے بہترین مردان بزرگ سے

كَانَ ذَاوُفْرَةً وَوَلَّتْ

تھے صاحب وزرہ کے اور صاحب کے

أَسْوَدَ الشَّعْرِ لَيْسَ بِالسَّيِّئِ

سیاہ بالوں کے نہ تھے سیدھے بال

فَرَّقَ الشَّعْرَ كَمَا الْفَرَقَا

ٹانگ نکالتے بالوں میں جبکہ جدا ہو جاتے

جَاوَزَ الشَّعْرَ شَحْمَةً الْأَذْنَيْنِ

بڑھ جاتے تھے بال نرمہ گوشہ تک

يَبْلُغُ الشَّعْرَ نِصْفَ الْأُذُنَيْنِ

پہنچتے تھے بال نصف کانوں تک

حَسَنُ السَّيِّئَيْنِ وَالْوَارِثُ

خوب موچون کے اور زیادہ موچون کے

مِنْ شَيْءٍ لَا خَيْرَ جَاكَ لَمْ يَكُنْ

دانتوں اور نکلے سے نکلتا ہوا مثل نور کے

لَا قَصِيرَ إِلَّا الَّذِي كَبُضَ النَّاسُ

نہ کوتاہ ٹھوڑھی مانند بعض آدمیوں کے

رَجُلٌ شَعْرُهُ عَظِيمٌ حَبَّتْ

خمسہ در بال عظیم جم

لَيْسَ بِالْجَدِّ لَيْسَ بِالْقَطِطِ

نہ تھے گھونگھڑاے بال خستہ و پریچ بال

أَوَّلَانِ الْخَسْفِ فَسَقَا

اول عہد میں پھر اخیر زمانہ میں ٹانگ کالی

كَلَّمَ طَالَ وَفَرَّةً بِالزَّيْنِ

جب کہ بڑا و مہارتے انہو ہوا سارہ زینت کے

يَضْرِبُ الْمَنِيكَيْنِ بِالزَّيْنِ

مارتے تھے کند ہونگواراتہ زینت کے

وَأَقْصَى الشَّوَارِبِ الْكَاسِمَةُ

اور کتر سے موجد نکو آٹھنہ متابع کرنا اور



حَبِيبَةُ الْمُصْطَفَى شَفَاعَةُ الدَّاءِ
 وارہی حضرت مصطفیٰ کی شفا دین کی تھی
 كَانَ فِيهَا وَرَاسُهُ الْأَعْلَى
 تھے اوسین اور اونکے سر بند میں
 إِنَّهَا شَيْبُهُ بِعَنْقَفَةٍ
 سو اے اسکے منین کہ سفیدی اذکی چھین
 كَانَ فِي رَاسِهِ وَفِي مَدْعِيهِ
 تھی اونکے سر میں اور اونکی کنپٹیوں میں
 لَمْ يُخْضَبْ قَدْ آتَى الصَّحِيحُ وَقِيلَ
 منین خضاب کیا اور صحیح اور کہا گیا
 كَانَ يَهْتَدُ كَثْرَةُ التَّهْنِ
 تھی عادت ڈالنے زیادتی رونمائی کا
 نَاقِفَ الْأَبْطِ كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ
 او کہ ٹھنوا سے غلو کے تھے بہترین مخلوق کے
 كَانَ مُزِيلًا تَبَّ إِلَى السَّيِّئَةِ
 تھے دہکدگی سے نافرمان

قَمَرَةُ الصَّدْرِ كَثَّةٌ سَوْدَاءُ
 بھریتے تھے سینے کو گہکان سیاہ تھی
 خَوْ عَشْرِينَ شَعْرَةً بَيْضًا
 قریب بیس بال کے سفید
 ذِي الشُّعَيْرَاتِ سَهْلُ التَّمِيمِ
 یہ عنقہ جوئے بال میں نیچے لپکے
 مَرَّقَابِلُ الْبَيَاضِ صَلَّ عَلَيْهِ
 سوڑی سفیدی درود و تسبیح اور پڑھ
 خَضَبَ الْمُصْطَفَى وَفِيهِ أَكْثَلُ
 کہ خضاب کیا حضرت مصطفیٰ فی اور اوسین کا نام
 وَحِبُّ الْعُطُورِ لَا التَّهْنِ
 اور دوست کہتے خوشبو کو نہ زینت کو
 مَسْتَعِينًا بِنُورِهِ أَوْ حَلَقُ
 دور کر نیوا لے موی مار کو ساتھ نور کو یا ساتھ
 خَطُّ شَعْرَةٍ مَنْ رَأَى سَرَّهُ
 لیکر بالوں کی میں جو دیکھا او کو خوش کیا او کو

عُنُقُهُ جِيدٌ مِّمَّنْ سَاطِعٌ
 گردن او کی گردن تصویر طالع کی جگہ کی
 مِنْهُ الْمُؤَلَّقَاتُ مَنْفُضَةٌ
 وہ شخص کہ سنانہ اوس کے منکات پر گندہ ہوگا
 نَاعِضُ الْبَطْنِ سَيِّدُ الْكُوَيْنِ
 سردار و دونوں جہاں
 وَلَهُ اخْتَامُ الْأَعْرَیْرِ
 اور او کی مہر موت تھی روشن و کلائی دیتی
 نَشَرَتْ فِيهِ بَضْعَةً حُمْرَاءَ
 اور بھرا تھا اوس جگہ پر وہ گوشت سرخ
 يَشْبَهُ الْجِسْمَ فِي الصَّفَا وَاللَّوْنِ
 شبیہ جسم کے صفائی اور رنگ میں
 خَاتَمُ آيَةٍ مِنَ الْآيَاتِ
 مہر موت کہ آیت تھی آیات سے
 خَاتَمُ اخِيْلٍ مَعَ الْمَعَانِ
 مہر موت خال دار سنانہ چمک کے

فِي صَفَاءٍ كَفَضَّةٍ لَا مَعَ
 صفائی میں مانند چاندی روشن کے
 ظَهْرُهُ كَالسَّبِيكِ الْفَضَّةِ
 پیٹہ او کی مانند گداختہ چاندی کی تھی
 مَنَكِبَاهُ الْبُعِيَّةُ فِيهَا بَيِّنٌ
 دو نون شانے اون کے دوری تھی میان اون کے
 يَأْتِيكَ تَفِيكُهُ جَانِبُ الْيُسْرِ
 درمیان دو نون شانوں او کی کو بائیں جانب
 مِثْلُ مَجْمَعٍ وَبَيْضَةٍ بَيْضَاءَ
 مانند مٹھی کے اور انڈے کے سفید
 يَتَلَاكَ لَأَعْلَى الْكُونِ
 چمکنے سے اوپر بنے خلق کے
 تَشْعُرَاتٌ عَلَيْهِ جُمُعَاتِ
 چند بال او سپر جمع تھے
 قِيلَ سَطْرًا فِيهِ مَكُونَانِ
 کہا گیا کہ دو طرح ہیں او میں لکھی نہیں

أَوَّلَ السَّطْرِ كَانَ فِيهِ اللَّهُ

پہلے ستر تھا اور سین اللہ

ذَاتُ جَهْ اِی أَحْمَدَ الْمَبْرُورُ

یہ لفظ متروک ہوئے احمد نیک

أَحْمَدُ مَقْتَمُ الْفِرَادِیِّیْنَ

حضرت احمد علیہ السلام کبھی مبتدوں کے

كَانَ عِبَلُ الدِّزَاعِ وَالْعَقْدَةِ

سب پر گشت ہاتھ اور بازوؤں کے

الْبَيْكُ فَهُ شَفِيعُ الْحَشَرِ

بہت نرم تھی پتیلی اور شفیع حشر کے

رَحْبَ الرَّاحَتَيْنِ بَالَا وَصَا

تھے فراخ ہتھیلیوں کے اور صاف

أَشْعَرُ الْمَسْكِبَيْنِ وَالسَّاعِدِ

تھے پر مو مو ہتھوں اور بازو کے

رَسْبُ الْقَمْبِ سَيِّدِ الْأَفَاقِ

سید ہی زلی ہاتھ اور ساق کی تھی سرور جانوں

وَحَدَّ لَا لَا شَرِيكَ لَهُ لَا فَا

ایک ہے وہ نہیں شریک و کا اور ملا تھا اس کا

حَيْثُ كُنْتَ فَإِنَّكَ مُنْصَوِّرُ

جہاں کہیں ہے تو پس تحقیق و منصف ہے

ضَحْمُ الْكَنْدِ وَالْكَرَادِیِّ

جاری پیران شانہ و پشت اور چہروں و ہاتھوں کا

وَكَيْسُ الْبَيْدِ وَالْكَفَّيْنِ

اور فراخ ہاتھوں کے اور ہتھیلیوں کے

أَيُّرْدُ أَطِيبُ يَفْقُحُ الشَّرِّ

بہت خشک بہت خوب پر گندہ کرتی خیر کو

وَدَقِيقًا وَسَائِلُ الْأَطْرَافِ

اور باریک اور دراز انگلیوں کے

وَالَّذِیْ رَاعَيْنِ أَحْمَدُ الْحَاكِمِ

اور پر موی ہاتھوں کے حضرت احمد حکم نیر الزمان

لَا قَصِيرٌ وَلَا طَوِيلُ السَّاقِ

نہ کوتاہ نہ پٹلی کے اور نہ لمبی پٹلی کے

وَالِ الطُّولِ سَاقَهُ اقْرَبَ

اور طرف درازی کے ساق اونکی قریب

اِنَّهٗ كَانَ اَحْسَنَ الْبَشَرِ

بیشک وہ تھے خوبصورت آدمیوں کے

كَانَ عَقِبًا الرَّسُولِ مِنْهُ سَلَمٌ

تھیں اٹھریاں رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی گمشدہ

وَهُوَ خُمْصَانِ الْاَخْمَصِيَّيْنِ

اور وہ خالی تلووں کے اور ہموار

يَبْنُو لِمَا عَنِ الْقَدَمَيْنِ

روان ہو جاتا پانی اون دونوں قدموں سے

زَالَ قَلْعًا بِقَوَّةٍ اِذَا زَالَ

چلتے برکنہ قدم ساتھ قوت کے جبکہ چلتے

كَانَ هُوَ الدَّهَابُ اِذَا مَشَى

تھے نرم و تیز رفتار جب چلتے

وَهُوَ مِثْلُ كَانَمَا يَخْطُ

اور وہ چلتے تھے گویا کہ نیچے اور تہہ میں

كَانَ فِيهَا حَمُوشَةٌ تَحْبِبُ

تھے اوس میں ایک بارکی خوش آتے

قَدْ مَا وَهُوَ شَلَفَ النَّشْرِ

ازرو می قدم کے اور وہ شفا کرنا اور اللہ کے

شَتْرُكُهُ مَعَ الْقَدَمَيْنِ

پر گوشت پھیلنے اونکی ساتھ قدموں کے

قَدْ مَا فِيهِ اِلَاعْتَدَالٌ صَحِيحٌ

ازرو سے قدم اس بیان میں اعتدال صحیح ہے

طَالَ سَبَابَةُ مِنَ الْجِلْدَيْنِ

لے تھے سایہ دونوں پیروں کے

كَانَ يَخْطُو تَكْفًا لِزَوَالِ

تھے قدم رکھتے برابر وقت چلنے کے

وَذَرِبُ اَخْطَا اِذَا مَضَى

اور نہراخ قدم جب کہ چلتے

مَرَبَعًا لَا سَفْلَ الْمَخْطُ

اوپر سے طرف نیچلی نہر و گاہ کے

وَسَوْفَ الْقَصَابِ قَتْلَامَةٌ

اور چھلے تے ہمارے ہون کر آگے اپنے

كَانَ خَيْرَ الْوَرَايِ نَبِيُّ اللَّهِ

تھے بہترین آدمیوں کے سب سے اچھے

خَافِضُ لَطْفِ أَطْوَلِ نَظَارِ

نیچے رکھنے والے اچھے کے طویل نظروں کے

لَا يَرَى عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِ

نہیں دیکھتے اپنے اپنے اور بائیں

وَإِذَا كَانَ خَوْفُ الْتَفَتَا

اور جب تھے کسی طرف موندہ پھر کر نکال کر

ذَاتُهُ لِلْوَرَى الْمُحَافِظَةُ

ذات اذنی واسطے آدمیوں کے محافظت

غَضَّ عِنْدَ الْفَرَاخِ طَرَفِيَّةِ

بند کرتے نزدیک غشی اپنی کے دو طرفہ

بَوَلُّهُ طَيْبٌ مَعَ الْغَارِطِ

پیشاب اچکا پاک خوشبودار تھانے پانے کے

كَانُوا أَصْحَابَهُ وَخِدْلَامَهُ

کہ تھے اصحاب و بچے اور غلامین اور بچے

بَادِيًا بِالسَّلَامِ مَنْ لَقَاهُ

ابتدا کر نوازا سلام کے او کو کہ ملائی کسی کو

جَانِبِ الْأَرْضِ لَا السَّمَاءِ الدَّارِ

طرف زمین کے نہ طرف آسمان پھر غور کر

لَمْ يَكُنْ لَا خِطَا كَمِثْلِ رِجَالِ

نہ تھے کن ان کیوں دیکھنے والے مثل آدمیوں کو

فَالْتَفَتَاتِ الْجَمِيعِ ذَا كَيْتَا

پس تمام موندہ پھر کر دیکھتے یہ ثابت ہوا

جُلُّ نَظَرُهُ الْمَلَا حَظَّةُ

بہت نظر اور بچے گوشہ چشم سے دیکھنا تھا

وَيَسْأَلُ خَلْفَهُ كَبِيرَ يَدَيْهِ

اور دیکھتے پیچھے اپنے ہاتھ سامنے اپنے کے

تَبْلُغُ الْأَرْضِ بَيْتًا أَوْ غَا

مکمل جاتے اور سکون زمین پر ایک طرف زمین گری زمین

دَمُهُ حَافِظًا مِنَ الْأَسْقَامِ

خون آپ کا محافظ تھا بیماریوں سے

عَرَا الْجَبِيحَ أَعْطَرَ لَفَاحِ

عرق جسم کا بہت مسطر تھا خوشبو پر اگندہ کیڑوں کا

قِيلَ الْوَرْدُ أَطِيبُ الْوَرَقِ

کہا گیا ہے کہ چھل گلاب پاکیزہ پتھری

سِرْجَةُ أَطِيبٌ مِنَ الْعَنْبَرِ

برآب کی بہت خوشبودار تھی غیر سے

صَلِّ يَا رَبِّ دَائِمًا أَبَدًا

پروردگار ای پروردگار ہر سہمیش

وَعَلَى إِلَهٍ وَأَصْحَابِهِ

اور اوپر آل اور اصحاب ازکی کے

وَأَدْنَى عَلَى الْحَبِيبَةِ

اور ہمیشہ کہ مجھ کو اور دوستی ازکی کے

أَتَنِي مِنْ لَدُنْكَ عَافِيَةٌ

دے مجھ کو اپنے پاس سے عافیت

إِنَّ هَذَا أَجْمَلُ الْجَمَامِ

تحقیق یہ آزمایا ہوا سنگ لکانیو الیکام ہے

فَوْقَ مِسْكِ وَعَنْبَرٍ فَوَاحِ

زیادہ مشک و عنبر خوشبودار سے

رَأَيْتُهَا مُنْشَأُ مِنَ الْعَرَفِ

خوشنما پیدا کیا گیا ہے اوس عرق سے

وَمِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ الْأَعْطَرِ

اور مشک تیسرے خوشبودار سے

مَعَ سَلَامٍ عَلَى الرَّسُولِ هُدًى

ساتھ سلام کے اور پر رسول کے حالیکہ ہدایت

هُمْ مَخْجُومُ الْهَدْيِ وَأَجْنَابُ

وہ تارے ہدایت کے ہیں اور ان کی دوستوں

وَأَجْعَلِ الْخَيْرَ فِي أَحَبَّتِهِ

اور کر خیر خیر دوستوں ازکی کے

بِكُلِّ مَرَامٍ كَافِيَةٍ

کہ واسطے تمام مطلبوں کے کافی ہے

بِجَمِيعِ الدَّامِ كَافِيَةً

کہ واسطے تمام مطہروں کے کافی ہے

قَاضِيًا مِّنْ لَّدَيْكَ حَاجَاتِي

اور بخالی کردار کو تو اپنے پاس جاتیں میری

مَوْثِقَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

ملکات گناہوں کے اور نیکیوں کے

عَبْدَكَ الشَّوْعَ مَرْجُوًّا بِالنَّارِ

اپنے بندے کو مذابح آگ سے

اَتْنِي مِنْ لَّدُنْكَ كَافِيَةً

دے مجھ کو اپنے پاس سے کافی

وَتَقْبَلْ بِهِ مَنَاجَاتِي

اور قبول کر بظیفیل اوکے مناجات میری

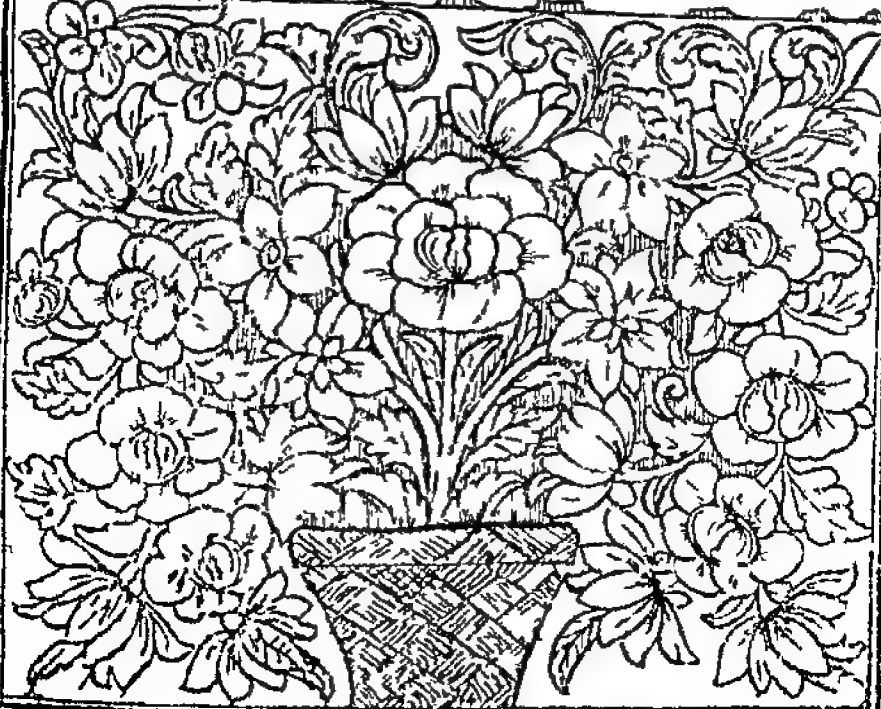
وَأَعْتَقْ عَنِّي الْخَطَاةَ الْعَظِيمَاتِ

اور معاف کر مجھ سے خطا اور بڑی گناہوں

رَبِّ اَعْتَقْ بِأَحْمَدٍ الْخَطَاةَ

ایسا میرے آزد کردے بظیفیل اور غفران کے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بفضل خالق مجید و جبرائیل علیه السلام

در زمان فرخی توانمان و او ان سینت آقران

نصا ویر مصونی شبیه نمون شمار

چند غزل مثنوی در سر پای الطاف و نشان

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از

عارف

صحیح و تنقیح تمام و تهذیب ترتیب مالا کلام در

مطبع و این کتاب را به نام پیشانی طبع و نشر

بسم الله الرحمن الرحيم

دران فرصت که بودی بود نابود
 ز نور خویش نوری جلوه گر ساخت
 چنین ظاهر کند عارف که آن نور
 رخسار رخشان چو ماه چاره بود
 زهی زمان روی گنم گون و روشن
 چنین دلکشای او کشاده
 کمان ابرویش بود کشته
 و ابرو سر بسر آورده نزدیک

خدا بود و خدا بود و خدا بود
 بران شمع محبت پر توانداخت
 محبت محبت محبت گشت منظور
 بخوبی آفتابش خاک ره بود
 مخالفت زازدی آتش بحث من
 نشان از صفی رخورشید داده
 کمان ابرو کسی چون او ندیده
 دراز و دلکش و مشکین و باریک

رگی بودش میان هر دو ابروی
 سواد چشم مستش بود طوسه
 بیاض چشم آن سرو گل اندام
 بکج چشم دیدے جانب کس
 فرو میداشت چشم ناز نیش
 نظر بر آسمان هر که کشا دے
 سومی خدام دولت انتابش
 بزرگان دراز سرمه آلود
 بلندی داشت اندر عظم بینے
 سر بینے بلندی داشت انسان
 نه همچون غنچه تنگی دروین داشت
 گهر کم سفتی آن لعل گه بار
 لبش پر بود اما پرشکر بود
 بهر چیز بخت یکدو مردم
 چو گل خندی آن سرمه لوز
 سخن سنجیده و آهسته گفته

که ظاهر میشد اندر تنزی اوی
 مدا مش سرمه کردی خاک بوی
 همی دادی خبر از درو بادام
 که بودی گوشه چشمی از و بس
 نظر می بود اکثر بر زمینش
 زمانے نیک گویند ایتا دے
 نظر بودے تمام اندر خطابش
 بر آورده ز جان اهل دل دود
 چه بینے اوج حسن و ناز بینے
 که بود و رسته حسش منایان
 و لے بھر دین تنگان سخن داشت
 ولی بود اندک و سفیش بسیار
 ز گفتارش جانی پر گهر بود
 محل خنده فرمودی تبسم
 چنان که خنده اوزاید آواز
 بخوبی گوهر سیاب سفتی

ز دندانش نه در جسد و بر بود
 برزگه در سر او بود چندان
 خجل نقاش چین تران نامی گردن
 زهی گردن که شاهان اقالیم
 برایش بود موتا زمره گوشش
 گسی یکسو شدی آن موی مشکین
 وجودش آفتابی بود روشن
 در او ش سایه زان روایز و پاک
 نه لاغر بود اندامش لغزیه
 میان این و آن لطف تن او
 تعالی اندیشه پاکینه ایدام
 چو سیمین صفحه پاکینه گوهر
 ز مویی هم چون عنبر زنی کم و کاست
 کشیده آن الف از نامی تانان
 نکو بودیش مو بردوش و بازو
 بلند میهای صد رخس گرچه بود است

و لیکن اندک از هم دور تر بود
 که بوده سر فراز سر بلند ان
 که نوان آتختان تصویر کردن
 همه دارند سر در طوق تسلیم
 رسید گرشیده ی تا سر دوش
 گمی مغز که هم چون نافه چین
 بناید سایه از غورشید حستن
 که بود افسوس و حیف آن سایه برک
 همه صاف ز نور ماه و خور به
 همی ظاهر شد از پیراهن او
 که پیشش خاک بودی نقره خام
 شکم با سینه اش بودی برابر
 خطی بر سینه بودش چون الف راست
 در آن پیداهم از قاف تا قاف
 زویدگر چه از برگ سمن مو
 ولی مویی که از وی نافه سود است

برزگی در سر بهر استخوان داشت
 بزرگی اندکی در ساعدش بود
 گفت دستش کشاده بود و ساده
 گفت آن دست خود چون نازنین بود
 اگر گفت باز کردی ریخته آب
 چو بالاداشت دست از ماسوی اله
 در ادا نگشت او مثل مسلم بود
 چنان بفرساید و بالیده آن دست
 میان هر دو شانه داشت خاتم
 چه نیکو گفت عبدالله مشهور
 بنوت را تویی آن نامه درشت
 سسی سرور و افش معتدل بود
 همه بالا بلند ان همه راه
 برین سان بر همه بودن سزاوار
 بجز جانب توجه نمی نمود
 بجز سوزنی آن سر نیل درگاه

برزگی بر بزرگان جهان داشت
 ولیکن در نظر بسیار خوش بود
 چنین دستی بود دست کشاده
 چو برگ تازه گل بی نقش چمن بود
 که غایبان میشدی چون وز نایاب
 بخوبی گوئی برو از پنجه ماه
 الف سان در همه عالم علم بود
 که بالیدی ز دیدن صاحب پیش
 بان خاتم همه او را مسلم
 درین معنی که گورش باد پر نور
 که از تعلیم دارد و هر درشت
 الف سان در میان جان دل بود
 به پیش قامتش بودند کوتاه
 نباشد در حقیقت غیر اعجاز
 چو نرگس چشم و سر و پیش بود
 باستعمال می فرمود طی راه

بر رفتن آن چنان بودی نمایان
 به چنین باشد رسول حق تعالی
 کف دست و کف پا داشت فرید
 بیایکی هم چون نور چشم مردم
 کف پایش بفرشت آسمان ساعی
 قدر مهابیش کرد و گردون سرازشت
 زمین که مقدم او یافت اعزاز
 کف پایش مجوف بود چندان
 چو اقلیم سخن را شد مساحت
 فروزان رخ چو ماه و آفتابش
 ز لطف حق مصور گشته جانی
 کثیر التحبیه بود آن جوهر شرد
 مگر بسیار بودش غنبر تر
 یکی گوید که طولش نبود یک مشت
 بعضی فقره بود انگشت نیش
 نخست اندر پایان محسوس

که از بالا ہی آمد سپایان
 که آمد حقایق را از ویث بالان
 با مویاری و لطف از یکدگر به
 به نرمی و لطافت به تر قاتم
 ز روی گل نکوتر پشت آن پایی
 شنیدم گوشت اندک بر عقب پشت
 نشد هیچ از یکی پایش سرازاد
 که نقش پانودوی خوب خندان
 ره بود او از همه گوی قضاحت
 عرق خوشبو تر از مشک گلایش
 فدای هر سر مویش جهان من
 ولی از هر طرف اصلاح می کرد
 که از غنبر بود بسیار بهر
 یکی گوید که یک مشت و دو انگشت
 رخم کرده سه سطح اندر نگیش
 رسول اندر میان رسد و آمد

بخوان هر دم باین شکل و شانهی

و رو و بی نهایت از تیر و دل

ایماننامه

بسم الله الرحمن الرحیم

حلیه مبارک تحفه رسولیه

بار خدایا تو بکن یار من
تظم کنم علیه محبوب تو
از کرم خورشید باختر رسان

رحم کن و نیک بسکساریم
از دو جهان طالب مطلوب تو
چاشنی از خوان قبولت چشان

شروع حلیه مبارک حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله

رنگ بنی سدرخ سفید آمده
گشته ملاحظت بصباح قیرین
راس سبلاش بزرگ و عظیم
موتی سداوند فرد همیشه تر
جد و رجل بودند سب و قاطط

جای یکے ضد و ویت آمده
مع این هر دو شد آن شاه دین
حق اسرار خدای کریم
نه که شد بهم آشنای تر
خیر امور آمد دامن و وسط

شعر سحر آن سر ارباب هوش
داشتن موی سر از سنت است
بود کثافه ز کرم روسته او
بود گه بر سر و او ابرویش
موتی و او ابرویش ز سبیل متعین
سبیل الف یعنی که سینه پلست
چشم بزرگش که چون گرس نمود
مردم آن مردم چشم جهان
گوهر و نداشت چو دندان سین
لاله رخساره آن رهنمون
موتی محاسن به جسم و ته به
هست خلاف علما در خضاب
امر خضابست محقق از و
موتی سپیدش بس و کجیه اش
زلف مبارک که سیه نیست بود
زلف چو شب بخت چو روز مبارک

این شعر در کتاب...

گاه بدوش و گهی بودی بگوش
حلق و دوباره ز بنی ثنابت است
چنین کسی دیده برابر وی او
گاه خضاب پر شدی آن رگ ویش
عمل لبش حنث و زنان بر عقیق
قول الذی یعنی که گفتش پسند
مکتل از سر مرده مازاع بود
بود لغایت سیه و دستان
موتی شکافت و اسرارین
بود برابر نه برون و برون
دست تپتا و قد و رشتن مار شسته
چشم غفیر اند و لبش به باب
زین شبش سنت بنوس بگو
بست نه بالانه کم از شست و شش
معنی این آیت و الیسل بود
از رفه که شد جمع لیل و منهار

گردن او گردن و مبهشال
 محض نبوت ته گردن مکیں
 بود یکے غنچه زول خاسته
 هست روایت و گرای ذوالکمال
 رستم بر آن بود خدا واحد است
 روی بکن هر طرف و هر کجا
 پشت که ان پشتی دین ساخته
 مفصل او خشم و عریض الصدر
 ساعد سیمیش سبط مرکان
 کان رسول الله طویل الیدین
 سر در کافوره کف دست او
 سینہ و اشکم که برابر بدن
 هیچ نه موبود بدن بود صاف
 در موی باز و کتف ساق او
 هست روایات عمیم و صحیح
 در موی خانه که همان بدن خلق

لطف و صفا پیش برون مقال
 در و کتف مائل ایسر بهین
 با هم موی سیه آراسته
 بر پیشه حمام بدور رنگ آلی
 نیست و گرس که در و راضد است
 خاطر تست اسه شش متصورا
 صاف تر از نقره بگدخته
 مادر من باد شد ابا پدر
 معتدل اعضاے تماشع ان
 راحته او سع من خافقین
 قائم طاسی بسجایست او
 هر دو یکے تحت قائم شد
 جز خط از سینه او تابانست
 نیز اعلی صدر شای انو
 نقل نمودم از مدارج صریح
 نور صریح آمده از فضل و خلق

ساق که باریک لطیفش بده
 پاشنه اش صاف چو بلور بود
 در ره عفتب باش که می سوده است
 پاشی در بالاش بس بود صاف
 نشنوی ای دوست بس رضا
 هست ز بوهش رویت چنین
 خضر بازو دگر انگشت پاش
 جابرین سیره چنین گفته است
 آنکه چنین شمشیر است ای خلیل
 محض خطا هست غلط نادرست
 ابن حجر کان ثقة است متین
 نام قدش سه و باغ حدی
 مجروحش بود که در وسط جمیع
 سایه نمودش بزمین ای فلان
 بود بر قمار سه نبی تیز رو
 چون بره اندر بشد سه آن اوان

مخل قدش استنه آمده
 زان همه گهاش عیان می نمود
 زان جبهش گوشت کم بوده است
 پارگی و نینر نمودش شکاف
 که نه خمبش بود کف هر دو پا
 لیک روایت دگر آمد متین
 بود طویل و بدراز سه گدازه
 گردنش یک از دل مارفته است
 کایتع سه با به دستش طویل
 نیست روایت نه قوی و نه است
 گفته چنین است مواهب بین
 فاخته ام من دل و جام قدی
 از همه بالا نمود سه چو شیخ
 سایه ندید است کس از روح جان
 تیز رو سه نه که رساند بدو
 خود پس اصحاب پیشش و ان

گفتی که خالی بکنیدم ز پس
عرق تنش طیب تر از مشک چین
غایت و خون بول نبی طاهر است
در شب تاریک یک آذوده در
شام و بش صبح شد و پاک شد
آنکه چنین فضله او نادر است
سین شریفش چو شده سج تمام
واعی حق نبود بحق خوانده رفت
باد پروتا دم روز و تیمام
صورت لبش که شد خط ما
دفع روایات صحیح امی مسلم
در طلبش شام و سحر تا فهم
جایی که این حلیه مبارک بود
و همه جایی است موثر تمام

در پس من مهت فلک چند کس
فضله و گرامی بجهت حکم بین
گفت چنین آنکه بدین ماهر است
بول نبی ناسته اشام کرد
جمله تنش صاف عطر ناک شد
ذات مبارک چه بود بر رست
بکاک صفت کرد بخت حرام
از پس خود دین خدا مازد رفت
از من و از جمله صلوة و سلام
کرده اش نظم الف تابیما
و تمام آمد نه از ان بیش کم
نعت عطا است که من یافتم
از همه آفات امانش شود
حلیه شریفش که علیه السلام

سبب نظم حلیه شریف مع نام ناطم
بار خدا یا بطفیل بتول
ساز مشرف بحال بتول

دور بیند از شتر سیم بکن
کار کنان حسب شریعت یار
هر که بدین حلیه گیار و نظم
خاصه که آن معدن علم و حیا
باعث این نظم معلی شد او
طالب علم است و محل تیر هم
نظم شد است این گوهر ثقل شمع
نافع نم این از سر صدق و یقین
مولد او مسکن او در قصور

سرفت خویش الغیب بزم بکن
جان ز ششم تمهره اینست آن بزرگ
از گرم خویش بسویش
نام گرامیش بود مستطیع
و ده که باین حلیه محلی شد او
زین تو مکرم کنش اسب ذوالکرم
در سن الف و ص و ب و ث و ج
هست غلام ملک محی دین
عمره ابدالی سفوح

حلیه مبارک از تصنیفات کلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

لکه ای خامه حمد و ثنا خدا
و ده بی خالق آسمان زمین
و ده بی مالک ملک هر دو سر

که بی و ده شهنشاه ملک تقابین
خداوند کرسی و عرش برین
اوسی کو بقای هر هی بی خدا

جس چاہی اک دم میں وہی سرور کہا کو جو چاہے کرے بادشا	کلاہ کیا فی و تاج شمشیری کرے شاہ کو دم کی دم سن گدا
--	--



نباب محمد کو اوسنے کیا خدا کی طرف سی وہ مختارین خدا اذکی تتریف جب خود کرے ارے پتے ہی یہ حکم خدا من ہوا و نیر و د و سلام	رسو کون کا سر و قمر و باو شا وہی دین و دنیا کی سر و زمین کلامی کی کیا تاب جو کر سکے پڑھو تم شب و روز صلے علیا اور سب آل و اصحاب پر بھی مدام
---	---

مدح نواب مستطاب فلک جناب سمن الدولہ وزیر
الملک اب محمد علی صاحب دولت جنگ و صلح قبائلی و اہل اہل

کہوں مدح نواب عالی جناب اندرانی بیہ او سکویا ہی غیر فریدون دارا سی وہ کم نہیں میں دول ہی وہ سلطان چشم وزیر الممالک وہ عالی جناب بعد الت پناہ او عالم نواز	جہان جو دے جسے ہی کامیاب گم ہی دولت و حشمت او سکی کینز سلیمان نشان ہی پروتی زمین محمد علی خان و سرخ ششم گم ہی صولت جنگ جسکا خطاب جہان بین سخاوت سی ہی مفرات
--	--

وہ جدم کہ چاکر نوازی کرے
 بخدا او سکودا تم سلامت رکھے
 ہاں درویش سیرت وہ جم اقتدار
 کہ محفل میں ہی ذکر او سکی سدا
 ہمیشہ او سکوی بھی ذوق ہے
 اور تصنیف کا بھی نہایت شوق ہے
 چنانچہ لکھی ایک ایسی کتاب
 وہ ہی نور چشمان اہل یقین
 سلور او سکے میں موج آبِ حیات
 نقطہ پر یہ حسن خدا واد ہے

نیت بخشے کہ پس بیت پس کہ اوسے
 اور او سکی مرادین بھی پوری کری
 جلیلہ زمان شلبے روزگار
 بقول رسول اور قول خدا
 حدیث اور تفسیر سی شوق ہے
 کہ ہی علم میں اک جہان سی فووق
 جو علم سیر میں ہو سی لا جواب
 سیر میں کتاب اور ویسی نہیں
 اور ہر صفحہ بکلیش ہی ای نیکان
 کہ ہر خال رتوی پر نیا دہے

باب ثانی نظم مذاکا

کھا مجھے سرکار نے ایک روز
 کہ جو میں طبیب میثا منشا
 اونہون نے شامل سی اب ہی کہا
 اصح الروایات میں جس قدر
 اور او سکی معانی بھی اور شرح بھی

کہ تھا بوزوہ بسکہ بوجہ فروزا
 وہ مشتاق احمد مرشد خصال
 شہر اپنے آن سید دوسرا
 وہ سب درج ہیں اوس میں سب
 بہت خوب عمدہ لکھی فارسی